[ 372 ] تو معنى قلمى، لوح عشق را رقمي تو فالق عدمي، آن وجود غيب شكاف تو عين فاتحه أي، بلكه سربسمله أي تو باء ونقطه بائى وربط نونى وكاف اساس ملك سعادت بذات تو منسوب وجود غيب وشهادت به حضرت تو مضاف طفيل بود تو فيض وجود نامحدود جهانيان همه بر خوان نعمتت اضياف برند فيض تو لاهوتيان بحد كمال خورند رزق تو ناسوتيان بقدر كفاف علوم مصطفوى را لسان تو تبيان معارف علوى را بيان تو كشاف لب شكر شكنت روح بخش گاه سخن حسام سرفكنت دل شكاف گاه مصاف محيط بحر مكارم ز شعبه هاشم مدار وفخر اكارم ز آل عبد مناف ابو محمد امام دوم باستحقاق يگانه وارث جد وپدر باستخلاف تو را قلمرو حلم ورضا بزير قلم به لوح نفس تو نقش صيانت است وعفاف سپهر مهر دو فرمانبرند در شب وروزيكى غلام مرصع نشان، يكى زرباف _____